

انسان‌شناسی ادبی شیلر از دیدگاه پژوهش معاصر و از منظر لوکاچ

حمیدرضا حاجی قاسم*

دانشجوی دکترا، گروه زبان و ادبیات آلمانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مسعود سلامی**

استادیار و عضو هیأت علمی، گروه زبان و ادبیات آلمانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۱/۲۶، تاریخ تصویب: ۹۷/۰۹/۰۳، تاریخ چاپ: بهمن ۱۳۹۷)

چکیده

اثر فلسفی شیلر "در باب تربیت زیبایی‌شناختی انسان در رشته‌ای از نامه‌ها" انسان‌شناختی به شخصیت انسان و جامعه می‌پردازد و سه نوع شخصیت را مورد مذاقه قرار می‌دهد: بربر، متوحش و شخصیت سوم، شخصیت‌های غیر اخلاقی و شخصیت ایدئال اخلاقی. لوکاچ و پژوهش‌های معاصر شخصیت‌های نمایشی شیلر را در ارتباط با نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی - بی‌آنکه به تحلیل انسان‌شناختی این نامه‌ها بپردازند - تجلی کشمکش درونی میان فضیلت و رذیلت می‌دانند که از آن می‌توان به نزاع میان بایدهای اخلاقی و بودن روان‌شناختی نیز تعبیر کرد. چنانچه در آثار ادبی و در اثر فلسفی شیلر شاهد حضور و تطور اندیشه‌های انسان‌شناختی شیلر باشیم، درک، دریافت و تحلیل کامل این انسان‌شناسی - انسان‌شناسی اثر فلسفی و آثار نمایشی - و بدین ترتیب تحلیل شخصیت‌های نمایشی در گرو نگاهی هم‌زمان به این آثار است. بدین منظور با نگاهی به نظریه لوکاچ، پژوهش‌های معاصر و تربیت زیبایی‌شناختی شیلر به تحلیل شخصیت‌های آثار نمایشی پرداخته و سعی بر ارائه تصویری کامل از انسان‌شناسی شیلر خواهد شد.

* E-mail: h.hajighasem@gmail.com

** E-mail: drmsalami@yahoo.com: نویسنده مسئول

واژه‌های کلیدی: لوکاچ، پژوهش‌های معاصر، رذیلت، فضیلت، بودن روان‌شناختی، بایدهای اخلاقی.

۱- مقدمه

"در باب تربیت زیبایی‌شناختی انسان در رشته‌ای از نامه‌ها" را شیلر به منظور تربیت جامعه به قصد تأسیس دولت اخلاق و برقراری آزادی حقیقی تألیف می‌کند. او در این نامه‌ها قوانین حاکم مأخوذ از قراردادهای اجتماعی را در تعارض با انسان اخلاقی می‌داند (شیلر، ۱۹۹۷ الف، ۳۱۶). قراردادهای اجتماعی یا حکومت‌های هم‌عصر خود را برگرفته از اضطراب می‌داند و در واقع همگام با متفکرانی چون روسو، هابز و پوفن دورف (روسو، ۲۰۱۲ الف، ۲۴؛ هابز، ۱۹۹۹، ۹۴-۹۸؛ پوفن دورف، ۱۹۹۴، ۴۶-۴۸، ۱۴۶) منشأ این قراردادها را صیانت نفس و عشق به خود (مراقبت از خویشتن) برمی‌شمرد (شیلر، ۱۹۹۷ الف، ۳۱۵). زمانی که انسان به "عنوان موجود معقول آزاد" (همان، ۳۱۵-۳۱۶) قادر به انتخاب نبوده و جبر نیازها او را به پذیرش واداشتند، انسان تن به قراردادهای اجتماعی از این دست داده است. از دید وی اکنون انسان پس از "سالیان متمادی از بی‌تفاوتی و خواب خودفریبی بیدار شده، تا قانون را به مسند بنشانند" (همان، ۳۲۰) و "با اکثریت آراء حقوق سلب‌ناپذیر خود را می‌طلبد، نه تنها می‌طلبد بلکه در این سو و آن سوی مرزها برخاسته تا به عنف آن چیزی را به دست آورد که از او به ناحق دریغ داشته‌اند" (همان)، اما "مقدمات اخلاقی آن فراهم نیست و لحظه‌ی پرثمر نسل عقیمی را" (همان) می‌یابد. از دید شیلر تأسیس دولت اخلاق موکول به تربیت زیبایی‌شناختی است. او در این نامه‌ها پیش از اینکه به تأثیر و عملکرد اخلاقی زیبا بپردازد، علت ناکامی در تأسیس دولت اخلاق را میرهن و مستدل، انسان‌شناختی و تحلیلی، تبیین می‌کند و در منش اخلاقی افراد جامعه می‌یابد. مباحث تربیتی و پژوهش در شخصیت انسان و سنخ بشر تفکری است که به کرات به عنوان محور اصلی آثار ادبی و فلسفی وی در نوشته‌هایش یافت می‌شود و بن‌مایه تفکر شیلر را شکل می‌دهند، شخصیت‌های نمایشی شیلر نیز در همین چارچوب خلق می‌شوند. در این بررسی به کمک پژوهش‌های معاصر و با نگاهی جامع به انسان‌شناسی فلسفی شیلر سعی بر تحلیل شخصیت‌های نمایشی اوست و بدین ترتیب شاید ارائه تصویری کامل‌تر از انسان‌شناسی شیلر میسر باشد.

۲- انسان‌شناسی شیلر از دید لوکاچ و پژوهش معاصر

لوکاچ در اثر خود "چالش‌های زیبایی‌شناسی" به بررسی نقش زیبایی‌شناسی شیلر و مقاصد او از تربیت زیبایی‌شناختی می‌پردازد. او در تبیین مبادی و ریشه‌های اندیشه تربیتی-زیبایی‌شناختی شیلر تفکرات شیلر را با تفاوت‌هایی برگرفته از اندیشه‌های انگلیسی‌بالاخص هاجسون، هوم و شفتسبری می‌داند؛ آنها نیز به واسطه زیبایی‌شناسی سعی بر تربیت نوعی از انسان دارند که مطلوب آن برهه از دوران روشنگری است؛ برای مثال هوم تلاش بر تبیین نقش زیبایی‌شناسی در دگرگونی و تبدیل فضیلت اخلاقی به مهارت‌های زندگی دارد؛ با افزون شدن اندیشه‌های کانت به تفکرات شیلر، که اندام‌وار از اندیشه‌های انگلیسی متفرع می‌شوند، اندیشه‌های تربیتی او شکل نهایی خود را می‌یابد (لوکاچ، ۱۹۶۹، ۱۸). براساس تفکرات کانت انسان از طرفی موجود معقول مختار آزاد است و از طرفی دیگر موجودی متعین (همان، ۲۱). در این چارچوب شیلر عدم تحقق ایدئال‌های دوران روشنگری در انقلاب فرانسه را ناشی از عدم حضور و تجلی اخلاق برمی‌شمرد (همان، ۲۰). قصد شیلر از تربیت زیبایی‌شناختی دگرگونی، تبدیلی و تحقق مفروضات بای‌دگونه اخلاق به واقعیت زندگی روزمره و روان‌شناختی زندگی روزمره است (همان، ۲۲). از دید لوکاچ نقدی که شیلر بر انسان انقلاب دوران فرانسه دارد، همان انتقادی است که او از شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌های نمایشی دوران پیش از مطالعات کانت داشته است و در واقع در این نمایشنامه‌ها بیشتر از هر چیز دیگر قوانین حاکم بر انسان به عنوان موجودی متعین، تعیین‌کننده رفتار قهرمانان و شخصیت‌های نمایشنامه‌های اوست؛ لوکاچ تجلی این اندیشه را در اولین آثار نمایشی شیلر در "راهزنان" و "دُن کارلوس" در شخصیت‌های کارل مور و مارکی فون پوسا می‌بیند (همان، ۲۱). او تو و. جانستون نیز خط اتصالی میان انسان‌شناسی "تربیت زیبایی‌شناختی" و آثار ادبی شیلر می‌یابد، از دید او شیلر با مطالعه کانت بیش از پیش به صحت این امر واقف می‌شود که فراتر از روابط واقعی- تاریخی قدرت، نهاد انسان تعیین‌کننده شرایط اجتماعی است و تحقق و تجلی آرمان‌های اخلاقی در دنیای اعیان را در گرو برقراری وحدت میان وجه اخلاقی انسان و طبیعت انسانی می‌داند که آن را به تربیت زیبایی‌شناختی موکول می‌کند؛ زیرا در وضعیت خلاقیت و دریافت زیبایی‌شناختی است که میان روح و قلب، عقل و احساسات و بدین ترتیب میان ساحت‌های وجود انسانی تعادل برقرار است (جانستون، ۲۰۱۱، ۵۳). از دید جانستون در آثار نمایشی ابتدایی نیز شیلر سعی بر آن دارد تا خطرهایی را که در دستگاه روانی- فیزیکی انسان نهفته است، به تصویر کشد (همان) و بدین ترتیب نزاع میان بایدهای اخلاقی و بودن

روان‌شناختی - فیزیکی انسان را. هلموت کوپمن نیز در تحلیل فیسکو به این تعارض و تقابل وجوه انسانی اشاره می‌کند و خواست فیسکو برای برقراری جمهوری و یا میل به تصاحب حکمرانی یک حکومت مطلقه را به نزاعی درونی میان قدرت‌طلبی و اخلاق نسبت می‌دهد و این در حالی است که او نیز به قدرت‌طلبی به مثابه پدیده‌ای روان‌شناختی می‌نگرد و مفهوم اخلاق را در چارچوب خواسته‌های دوران روشنگری درک می‌کند (کوپمن، ۲۰۱۱، ۳۷۶).

نظامی از فضیلت و رذیلت موجبات شکل‌گیری وقایع داستان را فراهم می‌آورند که در توطئه فیسکو (در متن آماده نمایش) در نهایت در قالب شکست جاه‌طلبی‌های فیسکو در برابر فضیلت خود را نمایان می‌کند (همان). نحوه ترسیم ساحت روان‌شناختی انسان به واسطه شیلر در انطباق کامل با روان‌شناسی دوران قرار دارد، یعنی در آثار شیلر می‌بایست کمتر به دنبال ویژگی‌ها و زوایای روان‌شناختی فردی باشیم، زیرا روان‌شناسی اواخر سده هجده بیشتر مبنایی کهن‌الگویی دارد (همان، ۳۷۸-۳۷۹). شیلر نیز هنگامی که قهرمان داستان خود را بر سر دوراهی می‌گذارد تا به شکل‌گیری شخصیتی چون کاتالینا یا بروتوس منجر گردد، منشأ آن همین نحوه مواجهه روان‌شناختی اسطوره‌ای با انسان زمان است (همان، ۳۷۹) و می‌توان گفت نشئت گرفته از همین نحوه تفکر، شیلر کرانه‌های وجودی انسان را به تصویر می‌کشد و بدین ترتیب در آثار نمایشی‌اش انسانی را خلق می‌کند که میان فضیلت اخلاقی و رذیلت بدون هیچ حد وسطی در نوسان است. با توجه به گفته‌های لوکاچ، جانستون و کوپمن این تعارض و یا نوسان میان دو کرانه وجود انسانی را می‌توان به نزاع یا نوسان میان بودن روان‌شناختی و بایدهای اخلاقی تعبیر کرد. این تفکر آنگونه که لوکاچ و جانستون به آن اشاره می‌کنند، اندیشه حاکم بر آثار شیلر است. اندیشه‌ای که یا در قالب انسان‌شناسی "تربیت زیبایی‌شناختی" ابراز می‌گردد یا در شخصیت‌های آثار ادبی‌اش رویت می‌شود. نوربرت اولرز نیز به این وحدت اندیشه در آثار شیلر اشاره دارد، از دید نوربرت اولرز علت روی آوردن شیلر به فلسفه از سال ۱۷۹۱ این است که او می‌داند دیگر رفتار نیک به واسطه اراده نیک واقع نمی‌شود و نه حتی به واسطه تشخیص نیاز که بر اساس برداشت از روند تاریخ حاصل می‌شود، بلکه فقط در مسیری که از زیبایی هنر می‌گذرد، حقیقت مشخص شده و تحقق امر نیک میسر است (اولرز، ۱۹۹۶، ۲۹۴). این بدان معناست که اخلاق و موانع تحقق اخلاق در سطح اجتماعی - که در چارچوب اخلاق در دوران روشنگری مفهوم می‌یابد - دغدغه دیرینه شیلر است. مقدمه راهزنان و نامه‌هایی در باب دُن کارلوس نیز از مقاصد تربیتی او پیش از "نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی" سخن می‌گویند، از علت ناباوری‌های اخلاقی و از دلیل

ناکامی تحقق آرمان‌ها اخلاقی (شیلر، ۱۸۹۷ ب). او در واقع در نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی مجدداً برای گذر از همان علت همیشگی عدم تحقق اخلاق، فلسفی - نظری چاره‌جویی می‌کند.

۳- انسان‌شناسی نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی

۳-۱- منش اخلاقی جامعه: توحش، بربریت و شخصیت سوم

شیلر در امتداد توصیف و تبیین نقش شخصیت سوم در نامه چهارم، نامه پنجم این اثر را با سؤالی در باب وضعیت اخلاقی جامعه آغاز می‌کند: "آیا این همان شخصیتی است که عصر حاضر و وقایع روز به ما نشان می‌دهند" (شیلر، ۱۹۹۷ الف، ۳۲۰)؟ او بیش از هر چیز دیگر تمرکز خود را به "برجسته‌ترین موضوع این تابلو وسیع [وقایع زمان] می‌بخشد" (همان). او به برجسته‌ترین رویداد دوران به انقلاب فرانسه می‌نگرد. انقلاب فرانسه‌ای که روشنگری و عصر جدید را در حیطه نظر و عمل در برابر بحرانی قرار داده است (فون بوریس، ۱۹۹۷، ۱۱). انقلاب فرانسه با شعار آزادی، برابری و برادری بدو این امید را در دل‌ها زنده می‌سازد که در زندگی اجتماعی تعادل و تعامل سیاسی برقرار می‌شود (همان). اما انقلابی که آن را یک حرکت مردمی می‌دانند، به شورش و حرکتی افراطی می‌انجامد و قتل و جنایت‌باری است برای سلطه‌گری. قتل عام سپتامبر ۱۷۹۲ و حکومت هولناک روبسپیر نمونه‌ای از جنایات (همان)، بی‌عدالتی و قدرت‌طلبی در انقلاب فرانسه است. خشونت انقلابیون فرانسه شیلر را متأثر می‌سازد. شیلر نویسنده‌ای که انقلابیون به وی لقب شهروند فرانسوی را اعطا می‌کنند (اولرز، ۱۹۹۶، ۲۹۲) علیه انقلابیون موضع می‌گیرد. او در نامه‌ای که ۸ فوریه ۱۷۹۳ به کورنر می‌نویسد، فرانسویان را "خدمتکاران سلاخان" می‌نامد (شیلر، ۸ فوریه ۱۷۹۳). وی طرفداران انقلاب را نیز در آلمان مورد حمله خود قرار می‌دهد، از آن جمله ریشارت است که در روزنامه خود پیروزی‌ها و دستاوردهای انقلاب را تحسین می‌کند، شیلر در روزنامه اکسنین وی را پابرهنه ژنده‌پوش، چاپلوس تبه‌کاران و جانی به ظاهر دموکرات می‌خواند (همان). او همچنین شعر گئورگ فورستر را به سخره می‌گیرد و ابیات وی را این چنین تکمیل می‌کند:

آه، آن‌گونه که فریاد آزادی و برابری سر دادند، می‌خواستم به شتاب

به آنان بپیوندم

اما پله‌ها در نظرم زیاد آمدند، از پشت بام پریدم (همان به نقل از: شیلر، ۲۸۳)

در نامه‌ای مورخ ۲۱ دسامبر ۱۷۹۲ خطاب به کورنر قصدش را در ابراز موضع خود نسبت به انقلاب فرانسه اعلام می‌دارد، به عنوان یک نویسنده آزاد آلمانی و به عنوان یک آزاداندیش خود را موظف می‌داند تا با بیان نظراتش بر این اندیشه‌های بی‌هدف تأثیرگذار باشد (شیلر، ۱۷۹۲). از دید وی "تلاش مردم فرانسه برای دستیابی به حقوق مقدس انسانی و آزادی سیاسی فقط بی‌لیاقتی و دون‌مایگی این ملت را نشان داد و نه تنها این ملت بداقبال را، بلکه بخش عظیمی از اروپا و تمام سده را به بربریت و بردگی برد" (شیلر، ۱۳ جولای ۱۷۹۳). دوران بالغ است اما نسل و انسان فاسد، از نظر شیلر این قوم شأن و ارزش لحظه را نمی‌داند، او رفتار ملت فرانسه را دالی بر عدم بلوغ سنخ بشر بر می‌شمرد، بشری که آزادی شهروندی را درک نمی‌کند (همان). تصویر انسان‌شناختی که شیلر از واقعه برجسته زمان می‌سازد ردیلتی است که در عناد با اخلاق و در تعارض با آن از طرفی ریشه در توحش دارد و از سوی دیگر ریشه در تمدن، "قشر متمدن [نیز] تصویر منزجرکننده‌ای از رخوت و فساد اخلاقی به تصویر می‌کشد و از آنجا که فرهنگ ریشه آن است موجب خشم بیشتری است" (شیلر، ۱۹۹۷ الف، ۳۲۱). در واقع عدم درک حس اخلاقی است که جامعه بشری را به سمت زوال اخلاقی می‌برد. شیلر این انفعال را با تفاوت‌هایی نسبت به روسو محصول تمدن و فرهنگ می‌داند. روسو در اولین رساله خود "رساله‌ای در باب علوم و هنرها" متعلق به ۱۷۵۰ انحطاط اخلاقی و انفعال نسل را در علوم و هنرها می‌یابد. هنر و علم از دید روسو از بطالت آمده، بطالت می‌آورد و فضیلت اخلاقی را می‌رباید (روسو، ۲۰۱۲ ب، ۱۹، ۲۸، ۳۷، ۴۸، ۴۹)، اما از دید شیلر علوم محسنات خود را دارد، نگرش علمی و علم چه در علوم طبیعی و چه در علوم انسانی امکان پیشرفت انسان مدرن را فراهم می‌آورند (شیلر، ۱۹۹۷ الف، ۳۲۸)، ولی از آن جهت که به رشد یکجانبه و بی‌رویه و عقل‌گرایی محض منتهی می‌شوند مضر هستند. نزد شیلر علم نه از آنجا که بطالت است موجب انفعال است، بلکه به خاطر تأثیراتش موجب انشقاق قوای روحانی شده و انسان را از حیث اخلاقی منفعل می‌سازد (همان، ۳۲۲-۳۲۹). نزد وی علم و عقل‌گرایی محض است که حس اخلاقی را فلج می‌کند. علوم محاسنی دارد و برای شیلر نیز محرز است، اما از دید او با وضع اصول منطقی به این رویه، به این عدم توجه به اخلاق و عدم درک حس اخلاقی دوام می‌بخشند (همان، ۳۲۸). دولت نیز به واسطه این که انسان‌ها را در فکر و عمل محدود می‌کند، به این از خود بیگانگی دم می‌دهد (همان، ۳۲۴-۳۲۵). "آداب تصنعی [...] صدای نجات‌بخش طبیعت [اخلاقی] را از او می‌رباید" (همان، ۳۲۱). "این فرهنگ است که به انسان مدرن [...] زخم می‌زند" (همان، ۳۲۴). حس همدردی است که

مورد حمله دوران است و فرهنگ و تمدن حس همدردی را از انسان گرفته‌اند. از دید روسو و شیلر حس همدردی باید به واسطه زندگی جمعی رشد یابد، اما زندگی اجتماعی موجب رشد خودپرستی شده و حس همدردی را بی‌صدا و خاموش نموده (همان، ۳۲۰-۳۲۲؛ روسو، ۲۰۱۲ الف، ۲۱۱-۲۱۴). شیلر همانند روسو حس همدردی را در انسان خارج از اجتماع می‌جوید و آن را در اندام اخلاقی، در قلب "انسان فرزند طبیعت [می‌یابد]، قلبی که همواره درد آشنا می‌تپد" (شیلر، ۱۹۹۷ الف، ۳۲۲).

وی که رسیدن به آزادی حقیقی را در گرو تربیت زیبایی‌شناختی می‌داند، در برابر خود نسلی از خود بیگانه را می‌یابد. نسلی که به واسطه توحش و بربریت یا به عبارتی بی‌تفاوتی در برابر حس اخلاقی از حقیقت اخلاقی خود دور افتاده، نمی‌تواند آزادی و تساوی را برقرار سازد. در نظر وی جامعه دو تکه شده و در جامعه "دو سوئه انحطاط انسانی" (همان، ۳۲۱) به چشم می‌خورد. از دید او "انسان به دو صورت در تعارض با خویشتن است یا به عنوان متوحش، هنگامی که احساساتش بر اصولش تسلط یابد؛ یا به عنوان بربر هنگامی که اصولش احساساتش را تباه می‌کنند [...] متوحش طبیعت را قلمرو بی‌حد و مرز خود می‌داند. بربر طبیعت را به سخره می‌گیرد و بی‌حرمت می‌دارد [...] انسان فرهیخته طبیعت را دوست خود می‌دارد و آزادی‌اش را، به واسطه این امر که خودکامگی آن را به افسار می‌کشد، گرامی می‌دارد" (همان، ۳۱۶-۳۱۷) تمامیت اخلاقی است که نزد شیلر جایگاه ویژه‌ای دارد. "پس هنگامی که عقل در جامعه فیزیکی وحدت اخلاقی خود را اعمال می‌کند، اجازه ندارد به تشمت طبیعت لطمه‌ای زند. هنگامی که طبیعت سعی در ایجاد تشمت در ساختمان اخلاقی جامعه دارد، نباید که بدین‌وسیله وحدت اخلاقی خدشه‌دار شود. صورت پیروزمند از هر دو صورت دیگر به یک اندازه فاصله دارد. تمامیت شخصیت است که می‌بایست نزد ملت یافت شود، ملتی که قادر و لایق است دولت اضطرار را با دولت آزادی تعویض کند" (همان، ۳۱۷). از دید شیلر "روح زمان در نوسان است میان بیراهه‌روی و بدویت، میان منشی تصنعی و طبیعت محض، میان خرافات و ناباوری اخلاقی" (همان، ۳۲۲). صورت پیروزمند یا شخصیت سومی که تمهیدات تأسیس دولت اخلاق را فراهم می‌آورد و بقای آن را تضمین می‌کند تحققش در توافق قلب است با بایدهای اخلاق، قلبی که در آشنا می‌تپد (همان). از دید شیلر باید "انسان درون با خود به وحدت برسد" و این وضعیت هنگامی تحقق می‌یابد، که "انسان در زمان به انسان در ایده [آرمان] تکامل یابد" (همان، ۳۱۸).

۴- آثار ادبی

۴-۱- راهزنان (شیلر، ۱۹۹۷ب)

راهزنان داستان دو فرزند گراف^۱ ماکسیمیلیان مور است. او دو پسر کاملاً متفاوت دارد. کارل فرزند بزرگ‌تر که همیشه محبوب پدر است در لپتسیگ به عنوان دانشجو زندگی می‌کند و زندگی پرماجرایی دارد. روزهایش را با ماجراجویی و به خوش گذرانی سپری می‌کند. فرانتس پسر کوچک‌تر مور در قصر پدری سکنا دارد. او بسیار زشت است، از کودکی مورد بی‌توجهی قرار گرفته و به عنوان فرزند دوم هیچ حقی نسبت به میراث پدر ندارد. فرانتس که به شدت به کارل حسادت می‌کند، سعی بر تغییر اوضاع به نفع خود دارد. او نامه‌ای جعلی را که به ظاهر از لپتسیگ دریافت کرده برای پدر قرائت می‌کند. نویسنده نامه از ماجراجویی‌های کارل خبر می‌دهد، از تعرض‌های او به خانم‌ها، قتل و عضویت در گروه تبهکاران. پدر از شنیدن این موضوع به اندازه‌ای ناراحت می‌شود که گفته‌های فرانتس را می‌پذیرد، کارل را از خود می‌راند و از ارث محروم می‌کند. کارل که طلب بخشش از پدر کرده است و بخشوده نشده از این موضوع تا حدی ناراحت می‌شود که رهبری گروه راهزنان را می‌پذیرد. انتخابی که از دید آرمانگرایانه او شرافتمندانه است، زیرا قرار است راهزنان به کمک ضعفا بروند. اما در گروه راهزنان اختلافاتی وجود دارد که علت این تنش‌ها موریتس اشیگلبرگ می‌باشد. او از قتل و تعرض لذت می‌برد و گروه راهزنان رفته رفته در همین مسیر گام برمی‌دارد و دست به جرم و جنایت می‌زند. کارل از اهداف آرمانگرایانه خود دور افتاده و رفته رفته در دایره شیطانی بی‌عدالتی و خشونت گرفتار می‌آید. راه برگشت به زندگی شهروندی بر کارل مسدود است و در نهایت پیمان ابدی با گروه راهزنان می‌بندد. هنگامی که انسان‌های بی‌گناه جان خود را از دست می‌دهند و کوزینسکی تازه‌وارد او را به یاد عشقش آمالیا می‌اندازد، تصمیم می‌گیرد تا بار دیگر به خانه پدری برگردد. در این اثنا فرانتس موفق شده تا با دروغی دیگر پدر را از درون خرد کند، او را از پای درآورد و بر کاخ پدری حکمرانی نماید. مسخر قدرت و در بند هوس به دور از معیارهای اخلاقی سعی دارد تا نظر آمالیا را جلب کند. آمالیا تسلیم خواسته‌های او نمی‌شود و همواره به نامزد خود کارل وفادار می‌ماند. کارل که خود را به شکل دیگری در آورده، وارد کاخ پدری می‌شود و در آنجا از پشت پرده اتفاقاتی که برای او رخ داده است مطلع می‌گردد و در می‌یابد که آمالیا هنوز عاشق

۱. لقب اشرافی در آلمان

اوست. هنگامی که فرانتس درمی‌یابد این فرد کارل است، کارل از قصر پدری می‌گریزد و به طور کاملاً اتفاقی پدر خود را که تصور می‌کند مرده باشد، می‌یابد. پدر او در برجی بی آب و غذا، در وضعیت اسفناکی رها شده و حتی پسرش را دیگر نمی‌شناسد. کارل با مشاهده وضع و حال پدر بسیار خشمگین می‌شود و از راهزنان می‌خواهد به قصر پدری او که اکنون در دستان فرانتس است یورش ببرند و فرانتس را دستگیر کنند و نزد او بیاورند. هنگامی که راهزنان در قصر حاضر می‌شوند فرانتس آشفته و هراسان از خواب پریده است، او در خواب روز قیامت را دیده و خود را در محضر الهی یافته است، در این لحظه راهزنان نیز در قصر حاضر هستند و فرانتس در ناامیدی و سردرگمی تمام دست به خودکشی می‌زند. راهزنان آمالیا را با خود نزد کارل می‌برند. کارل که پیمان ابدی با راهزنان دارد، نمی‌تواند راهزنان را ترک کند. آمالیا بدون کارل قصد ادامه حیات ندارد و از او می‌خواهد تا جانش را بگیرد. کارل با خنجری آمالیا را می‌کشد، اما در این لحظه در می‌یابد که فردی چون او تمام "ساختمان اخلاقی جهان را ویران خواهند کرد" (همان، ۲۴۲) و خود را تحویل قانون می‌دهد. بریتناخر به نقل از میشلسن اثر نمایشی شیلر، راهزنان را در شکل و محتوا برگرفته از اپرا می‌داند و برای اثبات مدعی خویش راهزنان را از حیث مضمون در قرابتی با اپرا و هنر درباری دوران باروک قرار می‌دهد، از دید او راهزنان اثری است که چون اپرای باروک بحران جهت‌یابی و جهت‌گیری دوران را به نمایش می‌گذارد (بریتناخر، ۲۰۱۱، ۳۴۵)، سردرگمی که از ایسم‌های دوران، راسیونالیسم یا منطق‌گرایی دوران روشنگری و سانتی‌مانتالیسم یا به عبارتی احساسی‌گرایی سرچشمه می‌گیرد و به وضوح در تفکرات ابزارگرایانه فرانتس و شوق و شغف احساسی آرمانگرایانه کارل، که شخصاً سعی در بهبود اوضاع جهان دارد، به چشم می‌خورد (همان، ۳۴۵-۳۴۶). شخصیت فرانتس محصولی است از نفرت از طبیعت خلقتش و اندیشه ماتریالیستی او که زایش تصویری مخرب را موجد است، تصور مخربی که فراتر از اندیشه سعی بر تحقق آن دارد. منطق ابزارگرایانه‌اش قدرت‌طلبی مخربش را که از وضعیت روانی او سرچشمه گرفته، مشروعیت می‌بخشد (همان، ۳۴۶). در همان دیالوگ‌های ابتدایی پرده اول صحنه اول می‌توان فکر کاملاً ماتریالیستی او که دنیا را مجموعه‌ای از قوانین مکانیکی می‌داند استخراج کرد: "پس او [طبیعت] به ما قوه فاهمه را می‌بخشد، ما را عریان و نیازمند در ساحل این اقیانوس کبیر دنیا رها می‌کند. شنا کند آن کس که می‌تواند شنا کند و هر کسی که سنگین و پر رخوت است غرق شود! [...] همه حق یکسان دارند بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین باشند، [...] نیرو را نیرو و قدرت را قدرت حریف است. حق با فرد پیروز است و محدودیت قدرت ما قوانین ما است"

(شیلر، ۱۹۹۷، ب، ۲۸). خشمی که از ظاهرش دارد حس انتقام‌جویی را در او برمی‌انگیزد: "حق دارم که از طبیعت خشمگین باشم، قسم به شرفم که حقم را خواهم گرفت. چرا می‌بایست این بار سنگین کراهت ظاهر را بر دوش من بگذارد؟" (همان). "هر آنچه که در کنار من است خشک و نابود خواهد کرد، هر آنچه که مانع من باشد تا ارباب گردم" (همان، ۳۱). شیلر در مقدمه اثر خود راهزنان در باب شخصیت‌پردازی شخصیت‌های داستان خود نیز سخن می‌گوید. برای او فرانتس می‌بایست شخصیتی باشد که در برابر "صدای دین" و "حس هدایت‌گر" بی‌تفاوت است (همان، ۱۰). او تصویر "انسان خشک، سرد و بی‌احساس روزمره است" (همان، ۱۲). در شکل‌گیری وقایع نمایشنامه بی‌رحمی و شقاوت، حس انتقام‌جویی در فرانتس ملاحظه می‌شود، دیدیم که چگونه به واسطه نامه‌ای جعلی کارل برادر خود را از میدان رقابت به‌در می‌کند و پدر را از غم کارل و از فرط افسردگی از پای در می‌آورد. او قصد تصاحب همه چیز را دارد، نه تنها دارایی‌های خانواده و جایگاه حکمران را، حتی آمالیا نامزد کارل را نیز می‌خواهد. یکه‌سالاری و میل به تصاحب در کلام و عمل او موج می‌زند. در نهایت در جدال میان وجدان و رذیلت او تسلیم قانون وجدان می‌شود (بریتناخر، ۲۰۱۱، ۳۴۹). احساسی‌گرایی آرمانگرایانه کارل به واسطه از دست دادن مهر پدری با سرخوردگی خلط شده و تصور تخریب و قیام را تا بیکران در او زنده می‌دارد. کارل نیز می‌خواهد "صور قیام را در تمام طبیعت بدمد" (شیلر، ۱۹۹۷، ب، ۵۳). او شخصیتی است نیرومند که می‌تواند به راحتی انسان صاحب فضیلت یا رذیلت باشد. بر اساس خواسته شیلر قرار است کارل شخصیتی باشد که بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، شخصیتی که به قول او می‌تواند یک "بروتوس یا [یک] کاتیلینا گردد، شرایط نامساعد از او یک کاتیلینا می‌سازند و در انتها پس از بیراهه‌روی‌های وحشتناک او یک بروتوس می‌گردد" (همان، ۱۱). این فراز و فرود میان کاتیلینا و بروتوس، میان فضیلت یا رذیلت به عبارتی تاب خوردن میان بایدهای اخلاقی و احساسی‌گرایی تشدید شده به واسطه وضعیت و هستی روان‌شناختی او در روند نمایشنامه نیز ملاحظه می‌شود. امیال نیک آرمانگرایانه او در ابتدای نمایشنامه، حضور در جمع راهزنان پس از حس بد سرخوردگی، بازگشت به خانه پدری به یاد آمالیا و ناراحتی وی از جان باختن بی‌گناهان، همه و همه حکایت از یک سردرگمی دارند. با اتمام ماجراجویی‌های کارل است که این سردرگمی به انتها می‌رسد؛ کارل خود را تسلیم قانون اجتماعی می‌کند تا توان اعمالش را بدهد تا از تاوان الهی و آسمانی آن بگریزد (بریتناخر، ۲۰۱۱، ۳۴۹). شیلر در راهزنان خطراتی را که به واسطه منطق‌گرایی و احساسی‌گرایی آرمان‌گرایانه ایجاد شده است به تصویر می‌کشد (همان، ۳۴۶). با

نگاهی به اندیشه‌های معاصر در باب انسان‌شناسی شیلر و "نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی" شاید بتوان گفت که عدم حضور اخلاق به عنوان اصل تعیین‌کننده رفتار انسانی که به واسطه عقل‌گرایی و احساس‌گرایی بی‌رویه حادث شده، انسان را به دست امیال نشئت گرفته از روانش می‌سپارد. طبیعت تصنعی و طبیعت محض، غلط‌انگاری و ناباوری اخلاقی که موضوع شکایت و گله‌مندی شیلر از سنخ بشر در نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی است در شرایط روحی و روانی نامساعد موجب زیاده‌روی‌ها و بیراهه‌روی‌ها می‌گردند.

۴-۲- توطئه فیسکو (شیلر، ۱۸۷۹ الف)

داستان فیسکو داستانی است متعلق به سال ۱۵۴۷ که در جنوا اتفاق می‌افتد. جنوا ۱۹ سال پیش به واسطه آندریا دوریا استقلال و از سلطه فرانسه رهایی یافته و در همان اثنا دوریا حکومت را به دست گرفته است. دوریا دیگر ۸۰ سال دارد و همگان می‌هراسند برادرزاده مستبد او جیانتینو دوریا ولیعهد وی باشد و سلطنت را به دست گیرد. نویلی‌های جنوا از حکومت دوریا و برادرزاده مستبدش ناراضی‌اند و قصد قیام دارند. جمعی ناراضی نیز به دور ورینای جمهوری خواه گرد آمده‌اند که اغلب به دنبال رسیدن به اهداف شخصی خود می‌باشند. ساکو با این جمع هم‌پیمان می‌شود، زیرا تصور می‌کند که در صورت پا گرفتن یک قیام از دیون خود رهایی می‌یابد، کالاکانو به دنبال لئونوره همسر فیسکو است و بورجوجینو می‌خواهد عروس خود برتا، دختر ورینا، را به خانه خود ببرد. اما برتا فریب جیانتینو را می‌خورد و مورد تعرض وی قرار می‌گیرد و این موضوع موجب می‌شود که بورجوجینو با این جمع هم‌پیمان شود. رفتار فیسکو که در این جمع حاضر است نیز به گونه‌ای است که هم‌پیمانان او به حتم نمی‌دانند که او نیز در راستای اهداف و مقاصد جمع اقدام خواهد کرد یا نه. فیسکو تلاش زیادی برای جلب نظر خواهر بدنام جیانتینو دوریا دارد و در کل مردی خوش‌گذران است، بدون پایبندی به اصولی خاص، به ظاهر انسانی سر به هواست. حتی همسر او نیز به حتم نمی‌داند که فیسکو چه شخصیتی دارد. فقط ورینا است که به رفتار او شک می‌کند. او از فیسکو هراس دارد و قصد او بر آن است پس از آزادی جنوا فیسکو را از میان بردارد. جیانتینو دوریا نیز احساس خطر می‌کند و می‌خواهد به کمک مولای حسن فیسکو را به قتل برساند. مقاصد مولای حسن فاش شده و اکنون فیسکو به کمک او قصد دارد، نقشه خود علیه جیانتینو دوریا را عملی کند. او نویلی‌ها را از نقشه خود مبنی بر براندازی حکومت دوریا مطلع می‌کند. آنها او را فی المجلس به عنوان سرکرده و رهبر خود

می‌پذیرند. فقط ورینا است که همواره به او شک دارد و در هراس است که فیسکو به دنبال تأسیس جمهوری نباشد و فقط عنوان حکمرانی را بخواهد. کلام فیسکو نیز از مقاصد و تردیدش خبر می‌دهد. او مردد است که آیا جمهوریخواه باشد یا حکمران جنوا شود. اما در هر دو صورت قصد او برای براندازی جدی است. به بهانه حمله به ترک‌ها هزاران مزدوری را که دور خود جمع کرده است، مخفیانه وارد شهر می‌کند، دروازه سنت توماس را بدست گرفته و به بنادر یورش برده، کشتی‌های جنگی و مراکز اصلی شهر را تصرف می‌کند. در این وضعیت بورجوجینو جوان انتقام خود را از جیانینو دوریا به خاطر بی‌حرمت کردن عروسش می‌گیرد و با خنجر او را هلاک می‌کند. آندریا دوریا متواری می‌شود و شهر به دست فیسکو می‌افتد. همسر فیسکو لئونوره بر خلاف توصیه‌های فیسکو مبنی بر عدم تردد در شهر، با لباس مردانه در شهر تردد دارد، جسد جیانینو دوریا را می‌بیند و شنل سلطنتی‌اش را برمی‌دارد و به دور خود می‌اندازد. فیسکو او را اشتباه می‌گیرد و از پای در می‌آورد. پس از این اتفاق برای زمانی کوتاه آشفته شده، اما به سرعت دوباره خود را برای به دست گرفتن قدرت آماده می‌سازد. جنوا پذیرای این است که فیسکو را به عنوان حکمران به رسمیت بشناسد. ولی فقط هنوز ورینا به دنبال تحقق هدف دیرین خود و تأسیس جمهوری است. او به بهانه‌ای فیسکو را به ساحل می‌برد. در آنجا ابتدا ملتسانه از او می‌خواهد شنل سلطنتی را از تن درآورد. فیسکو خواهش او را رد می‌کند، در این لحظه ورینا فیسکو را به دریا می‌اندازد و شنل سنگین سلطنتی او را به اعماق دریا می‌کشد. در همان موقع خبر می‌رسد که آندریا دوریا دوباره بازگشته است. متن نمایشی بدین گونه به پایان می‌رسد، اما متن نمایشی آماده اجرا پایان دیگری دارد. فیسکو عصای سلطنتی را می‌شکند و فیسکو و ورینا یکدیگر را در آغوش می‌کشند. با وجود اینکه فیسکو داستانی است مستخرج از وقایع تاریخی، می‌توان به آن به عنوان پژوهشی در شخصیت انسان نگریست که نبرد و نزاع درونی شخصیت فیسکو را نشان می‌دهد، در نبرد میان رذیلت و فضیلت او در انتها بر خودپرستی خود پیروز می‌شود و نه حاکمیت را، بلکه شهروندی را بر می‌گزیند (کوپمن، ۲۰۱۱، ۳۷۳)، او در واقع از خودمحوری که در "نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی"، شیلر از آن به عنوان تبعات منفی تمدن یاد می‌کند، دوری کرده و بدین ترتیب یک باید اخلاقی را انتخاب می‌کند. این نزاع درونی به خوبی از گفته‌های فیسکو، صحنه دوم استخراج می‌شود که آیا فیسکو یک شهروند و جمهوریخواه باشد یا حاکم جنوا

گردد: "فیسکو جمهوریخواه؟ فیسکو هرتسوگ؟" (شیلر، ۱۹۹۷ پ). شاید در فیسکو کمتر بتوانیم فرانتس منطق‌گرای محض و کارل احساسی‌گرا را مشاهده کنیم، اما این دوگانگی شخصیت همان نزاع درونی است که در راهزنان به شکل تضاد وجدان و یک‌سالاری رویت می‌شود یا به عبارتی قدرت‌طلبی است که نزد فرانتس منطقاً مشروعیت یافته، قدرت‌طلبی استوار بر منطق‌گرایی که از تجلیات خودپرستی است و فرانتس را در فراز و فرود تعاند اخلاق و خود پرستی گرفتار می‌آورد. در شخصیت فیسکو این جدال میان انتخاب آزادی برای همگان در قالب جمهوری و یا کسب حاکمیت حکومت مطلقه را مفسران، جدال میان قدرت‌طلبی و اخلاق می‌دانند، به این قدرت‌طلبی به عنوان پدیده روان‌شناختی می‌نگرند و جمهوریخواهی را در نسبت با مفهوم اخلاق دوران روشنگری ذیل مفهوم اخلاق قرار می‌دهند (کوپمن، ۲۰۱۱، ۳۷۶). غلبه فیسکو بر خویشتن همان فائق آمدن خواسته قلب انسانی است (همان، ۳۷۷) بر خودپرستی. همان قلب و حس اخلاقی که می‌بایست پیشرانۀ اخلاق باشد و برنامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی شیلر غایتش تقویت همین حس اخلاقی است. نکته دیگری که در این نمایشنامه جلب توجه می‌کند، تعداد جمهوریخواهان واقعی است. حتی در جمع جمهوریخواهان به غیر از ورینا و فیسکوئی که در انتها بر خودپرستی خود غلبه می‌کند، سایرین برای حفظ منافع فردی در این جمع حاضرند، نه ساکو، نه کالاکانو و نه بورجوچینو به دنبال آزادی هستند. شاید این تفاوت تعداد، حکایت از کمیت قلیل انسان‌های اخلاق‌محور داشته باشد و از خودپرستی فراگیر در جامعه در انحای مختلفش خبر می‌دهد.

۴-۳- دُن کارلوس، ولیعهد اسپانیا (شیلر، ۱۸۷۹ ب)

ولیعهد اسپانیا دُن کارلوس در اقامتگاه تابستانی‌اش، در آرانخوئز، است و در آنجا مارکی فون پوسا دوست قدیمی دوران جوانی‌اش را که مدت مدیدی است در سفر می‌باشد، ملاقات می‌کند. پوسا از بروکسل آمده و در این اثنا نماینده ایالت‌های هلندی است. او قصد دارد کارلوس را قانع کند تا او را به عنوان فرماندار به منطقه ناآرام فلاندر اعزام نماید تا با دادن آزادی بیشتر به پروتستان‌های هلندی که علیه قوای متصرف کاتولیک اسپانیا قیام کرده‌اند، تنش‌ها را مسالمت‌آمیز خاتمه دهد. اما کارلوس که در جوانی بسیار هم‌نوع‌دوست و آزادیخواه بوده است، دیگر نمی‌خواهد به دنبال آرمان‌های جوانی‌اش باشد و با ناراحتی برای پوسا از وضعیت

بد عاطفی که برای او پیش آمده، تعریف می‌کند. نامزد سابقش الیزابت فون والویز را که هنوز دوست دارد، به همسری پدرش شاه فیلیپ در آمده و دیگر نامادری اوست. در ملاقاتی که شرایط آن را پوسا برای کارلوس فراهم می‌آورد، کارلوس به ملکه ابراز علاقه می‌کند، اما از آنجاکه ملکه برای فیلیپ احترام زیادی قائل است و خود را در برابر ملت اسپانیا متعهد و مسئول می‌داند، کارلوس را از خود رانده و به او توصیه می‌کند، به جای عشق به او عاشق سرزمین پدری‌اش باشد. کارلوس هنگامی که به مادرید برمی‌گردد به دنبال تحقق آرمان‌های پوسا از شاه تقاضای فرمانداری فلاندر را دارد. شاه به ولیعهد اعتماد نمی‌کند، پیشنهاد وی مبنی بر ایجاد صلح را رد می‌کند و هدف کارلوس را بی‌عقلی می‌خواند و او را بیش از حد نرم‌خو و بزدل می‌داند. کارلوس نامه‌ای عاشقانه از شاهزاده ابولی دریافت می‌کند، اما به اشتباه تصور می‌کند که نویسنده نامه ملکه است. با شور و هیجان فراوان بر اساس خواسته مندرج در نامه خود را به یکی از اتاق‌های قصر می‌رساند، اما در آنجا ابولی را می‌یابد. ابولی که موقعیت را کاملاً درک نکرده است به کارلوس ابراز عشق می‌کند. اما کارلوس فقط دوستی خود را به او پیشنهاد می‌دهد. ابولی که در می‌یابد کارلوس چه کسی را دوست دارد از حسادت و از آنجاکه شاهزاده عشق او را نپذیرفته است، تصمیم می‌گیرد از کارلوس و ملکه انتقام بگیرد. توطئه‌ای علیه کارلوس شکل می‌گیرد که در آن ابولی، هرتسوگ آلبا و پدر دومینگو شرکت دارند. هنگامی که ابولی شاه را از عشق کارلوس به ملکه مطلع می‌سازد و آلبا شاه را از ملاقات ملکه و کارلوس باخبر می‌کند و از طرفی کشیش دومینگو نیز برای شاه از این شایعه می‌گوید که دختر کوچک الیزابت فرزند شاه نیست، فیلیپ احساس می‌کند که همسرش به او خیانت کرده و تصمیم می‌گیرد که دستور قتل همسر و پسرش را بدهد. شاه آشفته و خسته از درباریان به دنبال دوستی با صداقت است و به این فکر می‌افتد که مارکی فون پوسا را، مردی دنیادیده و بی‌هراس را، دعوت به خدمت کند. ابتدا پوسا خواسته شاه را رد می‌کند و به عنوان سخنگو و نماینده انسانیت از فیلیپ می‌خواهد زندان‌های اسپانیا را مبدل به امکان آزادی کند. شاه تحت تأثیر جسارت و صراحت پوسا قرار می‌گیرد و او را به سمت وزارت و نزدیک‌ترین مشاور خود منتصب می‌کند. بیش از هر چیز پوسا برای شاه دوست مورد اعتمادی است که می‌بایست رابطه واقعی میان کارلوس و ملکه را فاش کند. او به ظاهر به این کار دست می‌زند، اما همواره به دنبال تحقق اهداف خود و آزادسازی هلندی‌ها است. طی ماجرای شاه دستور دستگیری کارلوس را صادر می‌کند و کارلوس به دست پوسا دستگیر می‌شود. پوسا که درمی‌یابد نقشه‌هایش ناموفق است، خودکشی و خود را قربانی می‌کند. کمی بعد صدای شلیک گلوله‌ای

به گوش می‌رسد و پوسا به زمین می‌افتد و می‌میرد. شاه که از خیانت پوسا بسیار دلسرد و ناراحت است، وارد می‌شود تا پسرش را عفو و آزاد کند. در این لحظه نگهبانی وارد می‌شود، از شورشیانی در شهر خبر می‌دهد که آزادی کارلوس را می‌خواهند. مفتش اعظم انکزیسیون از شاه می‌خواهد تا ضعف نشان ندهد و کارلوس را مجازات کند. شاه کارلوس را به دست انکزیسیون می‌سپارد. مجدداً تعارض فضیلت و رذیلت، تقابل بایدهای اخلاقی که مفهوم آن را می‌بایست ذیل تفکرات روشنگری درک کنیم و بودن‌های روان‌شناختی بن‌مایه این نمایشنامه است. چنانچه شور و شوق برای تحقق آرمان‌های انسانی و آرمانگرایی در شرایط رشد و تبدیل آن به عمل قرار گیرند، شخصیتی چون پوسا متولد می‌شود و یا خلاف آن چنانچه موانعی سد تجلی و یا میل به تجلی این آرمان‌ها گردد، شخصیتی چون کارلوس پا به صحنه نمایش خواهد گذاشت (شیلر، ۱۸۷۹ پ). شیلر شخصیت کارلوس و پوسا را که در دوران تحصیل با یکدیگر دوست هستند و این نشان از قرابت شخصیت‌ها دارد، در دو وضعیت کاملاً متفاوت قرار می‌دهد و تغییرات حاصل را در شخصیت کارلوس و پوسا و در امتداد آن تلاش یا عدم تلاش، فعل یا انفعال فرد برای کسب آرمان‌های انسانی را به تصویر می‌کشد (همان). انفعالی که شیلر در نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی با تفاوت‌هایی در مبادی از آن گله‌مند است. کارلوس پس از تحصیل و بازگشت به دربار استبدادی فیلیپ در محیطی قرار می‌گیرد که اجازه رشد و ثمربخشی این آرمان‌ها وجود ندارد و از دید شیلر هر آنچه که در اطراف اوست سترون و بی‌ثمر است. حس تنهایی او را به انزوا می‌کشد و او را به یک نظاره‌گر بی‌عمل مبدل می‌کند (همان). کارلوس در این انزوا و افسردگی روح و روان، عاشق می‌شود و در چنین شرایطی تسلیم این عشق از روی هوس است و عذاب می‌کشد (همان). کارلوس دیگر در عطش عشقی بیمارگونه می‌سوزد، وضعیت روحی که مجالی برای آزادی‌خواهی به او نمی‌دهد و می‌بینیم هر اقدامی که می‌کند، اهرم عمل، وضعیت روانی اوست: درخواست او از پوسا برای فراهم آوردن تمهیدات ملاقات او با ملکه، پس از رد درخواست عاشقانه‌اش از ملکه اقدام برای نصب او به سمت فرمانداری فلاندر، برداشت غلط از نامه ابولی و قس علی‌هذا. کارلوس درگیر این عشق یکطرفه است که تا انتهای داستان چون بندی به دست و پای او پیچیده و حتی مرگ پوسا نیز دیگر کمکی به او و انسانیت نخواهد کرد، زیرا نه کارلوس اشتیاق لازم را دارد و نه زمان دیگر زمان مناسبی است. شاید پوسا به دور از فریب، تزویر و رفتار مستبدانه‌اش در قبال کارلوس - بدست گرفتن زندگی او و هدایتش به سمت و سویی که مطلوب پوسا است - می‌توانست شخصیت سوم، شخصیت مطلوب "نامه‌های تربیت

زیبایی‌شناختی" باشد. از دید شیلر نیز بی‌گمان پوسا شخصیتی زیبا و پاک بود، چنان‌که رفتاری صادقانه به دور از ریا، مکر و استبداد داشت (همان). با وجود اینکه پوسا تحقق ایدئال‌های روشنگری را می‌طلبد، اما در تحقق این آرمان‌ها ناکام است. در نامه یازدهم "نامه‌هایی در باب دن کارلوس" علت این ناکامی را شیلر شوری و شعفی می‌داند که پوسا در تحقق بخشیدن به ایدئال‌های اخلاقی و واقعیت بخشیدن به سعادت انسانی دارد (همان). شاید به کمک "نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی" درک بهتری از این نحوه بیان شیلر میسر باشد؛ در واقع او بیش از هر چیز دیگر مسبب رفتارهای پوسا را درهم آمیختگی بایدهای معقول اخلاقی و احساسی‌گرایی به دور از طبیعت اخلاقی می‌داند.

۵- نتیجه‌گیری

نگاهی جامع به انسان‌شناسی ادبی شیلر و انسان‌شناسی فلسفی‌اش درکی کامل و ملموس از آن را با زوایای مختلفش مقدور می‌سازد. در تربیت زیبایی‌شناختی، شیلر علت ناکامی در تأسیس جمهوری و برقراری آزادی سیاسی حقیقی را در وضعیت اخلاقی جامعه جستجو می‌کند که نشئت گرفته از عقل‌گرایی محض یا احساسی‌گرایی است و به دنبال تربیت شخصیت سوم در سطح وسیع اجتماعی است، شخصیتی که به دور از احساسی‌گرایی محض و عقل‌گرایی مطلق قلبش برای تحقق آرمان‌ها و بایدهای عقلانی، درد آشنا بتپد. سلب شخصیت‌های رذیل و آرزوی تربیت انسان صاحب فضیلت تفکری است که از آثار ابتدایی شیلر، پیش از خلق نامه‌های تربیت زیبایی‌شناختی مکرراً با انحای تجلی آن مواجه هستیم و در آثارنمایشی او نیز به چشم می‌خورد. توجه شیلر از همان ابتدای خلق آثار ادبی‌اش معطوف شخصیت‌هایی است که در جدال میان فضیلت و رذیلت، بودن‌های روان‌شناختی و بایدهای اخلاقی در نوسان هستند. فرانتس در نزاع وجدان (باور به عالم غیب) و خودخواهی تشدید شده به واسطه شرایط روانی، تباه شده و دست به خودکشی می‌زند. کارل و کارلوس نیز به واسطه شرایط روانی حاکم بر روحیات آنها در انتها تباه می‌شوند. کارل از فعل بی‌رویه به بیراهه می‌رود و در پایان نمایشنامه خود را به دست قوانین جاری اجتماعی می‌سپارد و کارلوس از انفعال به دست انکزیسیون سپرده می‌شود. پوسا نیز به علت احساسی‌گرایی در تحقق آرمان‌هایش ناکام می‌ماند. این شخصیت‌ها از مصادیق تجلی رذیلت هستند که در قالب فعل رذیل یا عدم اقدام برای تحقق اخلاق نمایان می‌شوند. از طرفی دیگر با شخصیتی چون فیسکو مواجه هستیم که با غلبه بر خودخواهی، تحقق بایدهای اخلاقی را میسر می‌سازد.

۶- منابع

- Brittnacher, H. (2011). *Die Räuber*. In H. Koopmann, Schiller- Handbuch. Stuttgart: Alfred Kröner.
- Hobbes, T. (1999). *Leviathan oder Stoff, Form und Gewalt eines kirchlichen und bürgerlichen Staates*. Von <http://www.uni-muenster.de/FNZ-Online/recht/polittheorie/quellen/hobbesPufendorf2.htm> abgerufen
- Koopmann, H. (2011). *Die Verschwörung des Fieskos zu Genua*. In H. Koopmann, Schiller - Handbuch. Stuttgart: Alfred Körner.
- Lukács, G. (1969). *Probleme der Ästhetik*. Neuwied: Luchterhand.
- Oellers, N. (1996). *Friedrich Schiller*. Frankfurt am Main/Leipzig, Germany: Insel Verlag.
- Pufendorf, S. (1994). *Über die Pflicht des Menschen und des Bürgers nach dem Gesetz der Natur*. Von <http://www.uni-muenster.de/FNZOnline/recht/polittheorie/quellen/hobbesPufendorf2.htm> abgerufen
- Rousseau, J. (2012). *Abhandlung über den Ursprung und die Grundlagen der Ungleichheit unter den Menschen*. (P. Rippe, Übers.) Stuttgart: Philipp Reclam jun.
- Rousseau, J. (2012). *Abhandlung über die Wissenschaften und die Künste*. (D. B.-S.-L. Petrequin, Übers.) Stuttgart: Philipp Reclam jun.
- Schiller, F. (21. January 1792). *Friedrich Schiller an Gottfried Körner*. Von www.wissen-im-Netz.info: <http://www.wissen-im-netz.info/literatur/schiller/briefe/1792/179212211.htm> abgerufen
- Schiller, F. (8. Febr. 1793). *Brief an Körner*. Von Wissen im Netz: <https://www.wissen-im-netz.info/literatur/schiller/briefe/1793/17930208-an-G-Koerner.htm>
- Schiller, F. (13. Juli 1793). *Brief an den Herzog Friedrich Christian von Augustenburg*. Von Wissen im Netz: <http://www.wissen-im-netz.info/literatur/schiller/briefe/1793/179307131.htm> abgerufen
- Schiller, F. (1879). *Briefe über Don Carlos. Von gutenbergs*. [spiegel.de: http://gutenberg.spiegel.de/buch/briefe-uber-don-carlos-1-3336/1](http://gutenberg.spiegel.de/buch/briefe-uber-don-carlos-1-3336/1) abgerufen

- Schiller, F. (1997). *Die Räuber*. München, Germany: Deutsche Taschenbuch Verlag.
- Schiller, F. (1879). *Die Verschwörung des Fiesco zu Genua. Ein republikanisches Trauerspiel*. In F. Schiller, *Schillers Sämtliche Werke, Erster Band*. Stuttgart: J. G. Cotta'sche Buchhandlung.
- Schiller, F. (1879). *Don Carlos, Infant von Spanien*. In F. Schiller, *Schillers Sämtliche Werke, Erster Band*. Stuttgart: J. G. Cotta'sche Buchhandlung.
- Schiller, F. (1997). *Über die ästhetische Erziehung des Menschen in einer Reihe von Briefen*. In *Sämtliche Werke in fünf Bänden (Bde. V, Philosophische Schriften)*. Düsseldorf / Zürich: Artemis & Winkler.
- Von Borris, E. (1997). *Die Weimarer Klassik, Goethes Spätwerke (Bd. 3)*. München, Germany: Deutscher Taschenbuch Verlag.
- W. Johnston, Otto. (2011). *Schillers Politische Welt*. In H. Koopmann, *Schiller - Handbuch*. Stuttgart: Alfred Körner.

